

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفتم، شماره بیست و هفتم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۲۶-۱

واکاوی لایه‌های تعلیمی پنهان در طنز گلستان

دکتر احمدرضا یلمه‌ها* - مسلم رجبی**

چکیده

به هر گفتار و رفتاری که به ظاهر غیر جدی و به صورتی لطیف و همراه با مزاح جلوه‌گر شود و در گنه خود بیانگر حقیقت و واقعیتی جدی باشد، «طنز» گفته می‌شود. در حقیقت طنز خنده‌هایی است عاقلانه و عارفانه بر زندگی که به وسیله کشف و برهنه کردن تضادها و ناهماهنگی‌های زندگی جلوه‌گر می‌شود. سمت و سوی طنز، اجتماعی است و مایه اصلی آن انتقاد و بر ملا کردن کاستی‌ها و کمی‌ها است اما نه به صورت خشک و جدی و کتابی، بل به شکل خنده‌آور و گاهگاهی نیش‌دار و تمسخرآمیز. هدف از این طنز اصلاح کردن معایب و مفاسد و نیز مبارزه با رذایل است که در صورت تحقق چنین امری ما با رشد و تعالی فضائل انسانی و محامد اخلاقی روبرو خواهیم شد. یکی از کسانی که از این نوع ادبی در آثارش سود جسته است و از طنز در راه بهبود و صلاح‌پذیری جامعه، استفاده شایان نموده است، سعدی شیرازی است. این

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان ayalameha@dehaghan.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری سبزووار
moslem.rajabi@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۴/۴/۲۱

تاریخ وصول ۹۳/۱۲/۶

پژوهش سعی دارد تا از طریق بررسی تحلیلی-توصیفی به واکاوی لایه های تعلیمی پنهان در گلستان سعدی بپردازد تا در پایان بر همگان آشکار شود که سعدی از طنز در گلستانش به خاطر هدفی والاتر از خنده استفاده کرده است و آن همانا تعلیم فضایل اخلاقی و تربیتی در انسان است. بدیع بودن موضوع در بردارنده نتایج ارزنده ادبی و تربیتی خواهد بود و استادی بی نظیر سعدی را در استفاده از این نوع ادبی نمایان خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی

طنز، گلستان سعدی، تعلیم و تربیت، فضایل و رذایل اخلاقی

۱- مقدمه پژوهش

کمتر اثر مقبولی را می توان در ادب فارسی پیدا کرد که از طنز و طنزهای بهره‌ای نداشته باشد و نویسنده در لایه لای سخنان خویش از این نوع ادبی برای ادای کلام و نیز خندانیدن مخاطبان خویش استفاده نکرده باشد. گویا چنین نویسندگانی به خوبی به این امر روانشناسی واقف بوده اند که مطالب طنزآمیز که شادی آفرین و خنده آور هستند، به مرور زمان فرد را از بیماری‌ها رهایی بخشیده، موجبات تسکین و التیام زخم درون وی را فراهم می آورند (سالاری، ۱۳۸۹: ۱۰). پس با این اوصاف باید در طنز به پیامدهای درونی و روانی توجه کرد چراکه طنز می تواند دارای کارکردهای روانشناختی باشد. در حقیقت طنز در نوع خود هنری است که می تواند هر انسانی را در مجامع گوناگون از تنهایی و انزوا خارج کند و حتی فراتر از آن «فرد طنزپرداز را در به دست گرفتن ابتکار عمل برای هدایت مسیر مباحث جمعی یاری نماید» (غلامحسین زاده، ۱۳۸۵: ۹).

قبل از هر چیز طنز را باید از دیدگاه ریشه شناختی و لغتی بررسی کنیم تا بر همگان

معلوم شود چه گفتاری می‌تواند در جایگاه طنز قرار گیرد و نیز باید از چه خصوصاتی برخوردار باشد؟. طنز واژه‌ای است عربی که در فرهنگ لغات گوناگون دارای معانی مختلفی است. غالب آن فرهنگ‌ها بر معانی هم چون فسوس کردن، بر کسی خندیدن، مسخره کردن، طعنه زدن و ... تأکید کرده اند (دهخدا، ۱۳۷۴: ذیل طنز؛ معین، ۱۳۸۰: ذیل طنز؛ رامپوری، ۱۳۳۳: ذیل طنز). در ادب عربی هم غالب لغت نامه‌ها طنز را مترادف و هم معنی سخریه و استهزا گرفته اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ذیل طنز؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ذیل طنز؛ قرشی، ۱۳۷۱: ذیل طنز؛ بستانی، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۱۸۴). در انگلیسی هم humour به معنی مطایبه، هزل و طنز و فکاهه آمده است (کهنمویی پور، ۱۳۸۱: ۳۹).

اما طنز در اصطلاح به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می‌شود که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری را در همه جهات به شیوه‌ای خنده دار (با استفاده از بذله، وارونه سازی، خشم و نقیضه، کوچک کردن، بزرگ کردن، تقلید مضحک، طعنه، نقل قول مستقیم) به چالش می‌کشد و هدف آن «اصلاح رفتارهای بشری» است (جوادی، ۱۳۸۴: ۴۹-۱۷؛ تجبر، ۱۳۸۷: ۱۶). در حقیقت طنز پردازی روش ویژه نویسندگانی است که «زشتی‌ها و معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورت اغراق آمیزی یعنی زشت تر و بدترکیب تر از آن چه هست نمایش می‌دهند» (آرین پور، ۱۳۸۲: ۳۶). این گونه آثار هدفی جز تحقیر و تنبیه ساختن عواطف غفلت زده نداشته اند (اسدی پور و صلاحی، ۱۳۷۲: ۱) و سعی در برافکندن ریشه های فساد از جامعه را دارند (بهزادی، ۱۳۷۸: ۶).

پس در طنز نباید به دنبال خنده و مقادیری الفاظ فکاهی و تمسخر آمیز بود چراکه طنز، «اظهار یک معنی است برخلاف آن چه لفظاً گفته شده است» (حلبی، ۱۳۷۷: ۲). در حقیقت در طنز نویسنده اغلب روش غیر مستقیم را بر می‌گزیند ولی در این بین «صراحت تعبیرات هجو را برای سخن خویش بر نمی‌گزیند» (شریفی، ۱۳۸۷: ۹۷۴). در

حقیقت طنز پرداز با دلی پر خون و چهره ای متبسم و با کنایه، «درد دلش را به در گفته است تا دیوار بشنود» (لباف، ۱۳۷۸ : ۴).

طنز دارای زیر مجموعه هایی نظیر لطیفه، مطایبه، بذله، شوخی، تعریض و تجاهل العارف سقراطی است (ر.ک. موسوی گرمارودی، ۱۳۸۰ : ۱۰). اهداف طنز که چیزی جز بیان حقیقت و واقعیت نیست در این موارد خلاصه می شود: ۱- نیشخند، ۲- استیناس و باز کردن سر صحبت، ۳- بیهوده گویی، ۴- سرزنش، ۵- تمسخر و تعلیم فضایل و محامد اخلاقی. در حقیقت طنز فاخرترین گونه شوخ طبعی است که گونه های دیگرش هزل و هجو و فکاهه اند. لطیفه ها عمدتاً از نوع فکاهه اند اما آنجا که رنگ و بوی تمسخر می گیرند، به هجو متمایل می شوند. طنز در همان حال که بر اخلاقیات و رفتار ناپسند انسان طعنه و نیشخند می زند، بدین مهم نیز توجه دارد که عمل آدمی برای آن که کامل باشد و خیر و صلاح را تحقق بخشد، چگونه باید باشد بدین ترتیب است که «طنز ضمن نکوهیدن بیهودگی های موجود، غایت عمل و مقصود پسندیده و درست را ارج می نهد» (بهزادی، ۱۳۷۸ : ۶۳). پس هدف غایی و نهایی طنز رشد ارزش های اخلاقی پذیرفته شده اجتماعی است. طنز در کنار معارف اخلاقی و دینی هدفی جز ارتقای معنوی و کمالات اخلاقی ندارد (ر.ک. فاضلی، ۱۳۹۳ : ۳۰).

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای (مد ظله العالی) در مورد طنز کارآمد و مؤثر چنین فرموده اند: «طنز صادق و دلسوزانه باید همه نقاط معیوب به خصوص آن ها را که کمتر به چشم می آیند و آن ها که بیشتر به علم و اطلاع همگان از آن نیاز است هنرمندانه ببیند و بنماید» (نجف زاده، ۱۳۷۸ : ۵). گاهی کسانی که دعوی و قصد اصلاح مفاسد اجتماعی و تهذیب اخلاق انسانی را داشته اند، به شیوه طنز پردازی روی آورده اند. آثار عبید زاکانی در این زمینه مشهور است. آری طنز پرداز «زخم هایی را بر تن جامعه و مردم می بیند و درد آنان را حس کرده، لذا فریادش را ما در قالب طنز

می بینیم و می خوانیم و کسی این درد را حس می کند که خودش مایه ای از آن داشته باشد» (زرویی نصرآباد، ۱۳۸۸ : ۱۱).

طنز در آیات و روایات از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در قرآن کریم هزل مترادف طنز به کار رفته است. *إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ* : این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند، و هرگز شوخی نیست! (طارق، ۱۳ و ۱۴). پیامبر اسلام نیز درباره طنز چنین فرموده اند: *«إِنِّي لَأَمْزِحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا»* (طبرسی، ۱۳۷۰: ۲۲) که در ورای این شوخی حرف حق را بر زبان می آورند. شاعران بزرگ نیز در خلق آثار خود از طنز غافل نبوده اند. به عنوان نمونه می توان از طنز حکیمانۀ سعدی، طنز رندانۀ حافظ، طنز کنایه دار عبید و طنز رندانۀ و طوفانی نسیم شمال نام برد. این پژوهش سعی دارد تا لایه های پنهان طنز در گلستان سعدی را مورد واکاوی قرار دهد تا بر همگان مکشوف شود که این نویسنده زبر دست از طنز در جهت هدفی والا و برتر که همانا بیان اخلاق و ترویج تربیت بوده، استفاده کرده است.

۲- سؤالات پژوهش

الف) آیا سعدی در گلستانش از طنز استفاده کرده است؟

ب) آیا هدف سعدی از بیان طنز فقط و فقط خندۀ صرف و داستان های فکاهی بوده است؟

ج) سعدی چه آموزه های نیک اخلاقی را از بیان حکایات طنز آمیز در سر می پرورانده است؟

۳- فرضیه های پژوهش

از آن جا که سعدی معلّم اخلاق و خطیب ناموری است و در گلستانش از غالب مباحث

سخن به میان آورده است و نیز هدفی جز تهذیب و اخلاق مداری نداشته، چنین احتمال می رود که در بیان طنز هم اهداف والای اخلاقی را در سر می پرورانده است.

۴- پیشینه پژوهش

در مورد طنز و کارکرد آن در ادب فارسی پژوهش هایی به قرار ذیل صورت گرفته است.

پزشک زاد، ایرج. (۱۳۸۱). طنز فاخر سعدی. تهران: شهاب؛ چناری، عبدالامیر. (۱۳۸۴). طنز در شعر حافظ. پژوهشنامه علوم انسانی، باباصفری علی اصغر. (۱۳۸۴). طنز در شعر ناصر خسرو. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان؛ باقریان بستان آباد، الهام. (۱۳۸۷). طنز در شعر معاصر. هارستان سخن؛ ترکی، محمدرضا و دامن کش، موسی. (۱۳۹۲). شگردهای طنز آفرینی خاقانی. ادب فارسی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران)؛ موسوی گرمارودی، سید علی. (۱۳۸۰). دگر خند. درآمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در تاریخ معاصر. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران؛ نجف زاده، محمد باقر. (۱۳۷۸). طنز نویسان ایران از مشروطه تا امروز. تهران: انتشارات خانواده ولی پژوهشی که به واکاوی لایه های تعلیمی پنهان در طنز گلستان پردازد تا به حال نبوده است. بدیع بودن موضوع و اهمیت آن از دیدگاه ادبیات تعلیمی ما را به چنین مهمی تحریض و ترغیب کرد.

۵- واکاوی لایه های تعلیمی پنهان در طنز گلستان

طنز در ایران ریشه ای دیرینه دارد (نبوی، ۱۳۸۰: ۹). طنز را به دو بخش عمده شفاهی و مکتوب تقسیم کرده اند. طنز شفاهی سینه به سینه نقل می شود و در اذهان مردم ثبت می گردد و یا این که خطیب یا واعظی در اثنای کلام خود و برای جلوگیری از ملالت

مستمعین آن را ذکر کنند تا مستمعین را رمقی برای سمع کلام باقی ماند ولی طنز مکتوب بر صفحات و اوراق کاغذ ثبت می‌گردد؛ یعنی این که شاعر و نویسنده در حین نوشته و شعر خود مطلبی را بر سبیل تفنّن می‌آورد تا خواننده با خواندن آن مزاح، اندکی رنجه شدن جسم و روح خود را بدان تیمار کند و از خواندن دیگر مطالب باز نماند. در حقیقت طنز انسان را به تأمل و تفکر وا می‌دارد و ماهیتی پیچیده و چند لایه دارد. طنز گرچه طبیعتاً بر خنده بنیاد نهاده شده است اما خنده را تنها وسیله‌ای می‌انگارد برای رسیدن به هدفی برتر و آن آگاه کردن انسان هاست از حقیقتی دیگر و واقعیتی برتر. «هدف طنز خندانند نیست بلکه نیشخند است. خندانند نیست بلکه گریانند است» (اسدی پور، ۱۳۵۴: ۸).

در طنز معمولاً مقاصد اصلاح طلبانه و اجتماعی به قصد اصلاح و بهبود مطرح است. این عقیده را می‌توان شبیه به نظر درآیدن دانست. وی معتقد است هدف غایی «طنز اصلاح و تصحیح عیوب و نواقص است» (صدر، ۱۳۷۸: ۱۴). بنا به قول شفیع کدکنی «طنز تصویر هنری اجتماع ضدین یا نقیضین است» (رادفر، ۱۳۶۴، ۱۱۷). طنز کاستن از مقام و کیفیت کسی یا چیزی است به نحوی که باعث خنده و سرگرمی شود و گاهی در آن تحقیری باشد ولی در این میان نباید از لایه های درونی و باطنی طنز که مدّ نظر نویسنده و هدف غایی وی در بیان طنز بوده است غافل بود. سعدی در گلستان خویش به وفور از این نوع ادبی استفاده کرده است و در استفاده از این گونه ادبی اهدافی اخلاقی و تربیتی مدّ نظرش بوده که به برخی از آن‌ها در ذیل اشاره می‌شود:

۵-۱- ترغیب به انفاق و پرهیز از امساک

یکی از اهداف طنز در گلستان سعدی تشویق به انفاق و بخشش و نیز پرهیز از بخل و امساک در جود و کرم است. در گلستان سعدی می‌توان جلوه های گوناگونی از بذل و بخشش را در قالب حکایات دید و از طرفی انذار سعدی از انفاق نکردن هم در

حکایات گلستان جایگاه دیگری دارد. به عنوان مثال شیخ اجل در این باره چنین گفته است: «موسی علیه السلام قارون را نصیحت کرد که احسن کما احسن الله الیک، نشنید و عاقبتش شنیدی

آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
خواهی که ممتع شوی از دنیوی و عقبی با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد»
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۸۴)

چنان که ملاحظه می شود سعدی شیرین سخن صراحتاً مخاطبان خویش را به این خصیصه نیک اخلاقی ترغیب می نماید. ولی سعدی سعی می کند از طنز که درون مایه اش نیشخند است بهره ببرد تا نصیحت و ضریب کلام خویش را بالا برده، سخن خویش را در دل مخاطب جایگیر و مستحکم سازد. عبارت «نشنید و عاقبتش شنیدی» جمله متناقضی است که با این سخن پارادوکس مانند، طنزی با درون مایه نیشخند را به خواننده گوشزد نموده است. در حکایت طنز آمیز ذیل به صراحت می توان تعلیم انفاق و انذار از امساک را به وضوح دید:

«گدایی هول را حکایت کنند که نعمتی وافر اندوخته بود. یکی از پادشاهان گفتش: همی نمایند که مال بیکران داری و ما را مهمی هست. اگر به برخی از آن دستگیری کنی، چون ارتفاع رسد وفا کرده شود و شکر گفته. گفت: ای خداوند روی زمین لایق قدر بزرگوار پادشاه نباشد، دست همّت به مال چون من گدایی آلوده کردن که جوجو به گدایی فراهم آورده ام. گفت: غم نیست که به کافر می دهم، الخبیثات للخبیثین» (سعدی، ۱۳۷۴: ۹۷)

گدانماها که در ظاهر در جامعه فقیر می نمایند و در باطن دارای خزانة و ثروت هستند در حکایت بالا دیده می شوند. گفته طنز مانند شاه را می توان از نوع نیشخند دانست ولی سوای همه این ها می توان فراخوان شیخ اجل را به انفاق و بخشش به

وضوح دید. به راستی که زبان طنز آلود سعدی در این حکایت، خواننده را از فرجام ناگوار بخل و نداشتن روحیه بخشش به خوبی آگاه ساخته است و از طرفی مخاطب را کنایه وار به این سحیة نیک اخلاقی دعوت می نماید. وی به زبان طنز انسان ممسک و بدون انفاق را به ظرافت خاصی خبیث خوانده است و مالی را هم که گرد کرده و در راه انفاق صرف نموده است، خبیث داند. حتی سعدی وقتی می خواهد همگان را از عاقبت شوم بخل و نداشتن روحیه بخشش آگاه سازد باز هم زبان طنز را بر می گزیند: «بزرگان گویند سیم بخیل از خاک وقتی برآید که وی در خاک رود» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۶۴).

حتی وقتی هم می خواهد شخص بخیل را در این صفت مذموم توصیف نماید باز از طنز رویگردان نمی شود: «مالداری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم. ظاهر حالش به نعمت دنیا آراسته و باطنش بخیل و بخل آگنده چنان که نانی به جانی از دست ندادی و گربه بوهریره را به لقمه ای ننواختی و سگ اصحاب کهف را استخوانی نینداختی. فی الجملة خانه او را کس ندیدی در گشاده و سفره او را سر گشاده» (سعدی، ۱۳۷۴: ۹۸).

چنان که ملاحظه می شود معروف شدن فرد بخیل در بخل خویش را در برابر مشهور شدن حاتم طائی در جود کرم قرار داده تا از این طریق این صفت مذموم را برجسته جلوه دهد. در منظر شیخ اجل انسان های بخیل ظاهری آراسته و مهذب دارند ولی باطنی خراب و آکنده از بخل. در حقیقت وقتی به طور دقیق حکایات طنز فوق را مورد واکاوی قرار دهیم لایه های تعلیمی در آن به خوبی دیده می شود و بر همگان واضح و مبرهن می شود که شیخ اجل در ورای این زبان طنز آلود هدفی جز تعلیم صفت ممدوح انفاق و تحذیر صفت مذموم بخل نداشته است و خواننده این حکایات را از عاقبت شوم بخل انذار داده و تشویق به جود و بخشش نموده است.

۵-۲- پرهیز از جهل و بی خبری

یکی دیگر از رموز تعلیمی طنز در گلستان سعدی، فراخوانی آنان به بصیرت و

دانایی و نیز پرهیز از جهل و بی خبری است. شیخ اجل در گلستانش همگان را به کسب دانش و دانایی فراخوانده است و از جهل و نادانی برحذر داشته است:

پرس هر چه ندانی که ذل پرسیدن دلیل راه تو باشد به عز دانائی
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۹۰)

وی عقیده دارد هر خبط و خطایی که انسان از سرجهالت مرتکب گردد، کسی جز خود را نباید سرزنش کند چرا که جهل و غفلت وی باعث شده تا در ورطه بلا بیفتد. این خصیصه تعلیمی در حکایت طنز آمیز ذیل، این گونه به تصویر کشیده شده است: «مردکی را چشم درد خاست. پیش بیطار رفت که دوا کند. بیطار از آنچه در چشم چارپایان می کرد در دیده او کشید و کور شد. حکومت به داور بردند. گفت: بر او هیچ تاوان نیست. اگر این خر نبودی، پیش بیطار نرفتی» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۶۹).

چنان که ملاحظه می شود سعدی در لفافه طنز خواسته است همگان را از فرجام ناگوار جهل و بی خبری بیاگاهاند. لذا گفته طنز آلود «اگر این خر نبودی، پیش بیطار نرفتی» که نوعی سرزنش و نیشخند است همراه این حکایت کرد. تا بگوید انسان جاهل کسی جز خود را نباید سرزنش نماید و بس. نسنجیدن امور و نیز ارزیابی نکردن کارهای خطیر که ناشی از جهل انسان است، ممکن است خساراتی جبران ناپذیر به بار بیاورد که در دو بیت زیر سعدی به زبان طنز گونه به آن ها اشاره نموده است:

«شد غلامی که آب جوی آرد جوی آب آمد و غلام ببرد
دام هر بار ماهی آوردی ماهی این بار رفت و دام ببرد
(همان: ۱۰۰)

چنان که ملاحظه می شود سعدی خواسته است به زبان طنز این حقیقت را تعلیم دهد که هر بلایی بر سر انسان در آید ناشی از جهل اوست، پس برای زشت تر جلوه دادن این نقیصه در آدمی، زبان طنز را برگزیده است. تضاد بین عبارات در ابیات فوق طنز را برجسته و تأثیر آن دوچندان نموده است.

۳-۵- خدامحوری و یاد خدا

یاد خدا آرامش بخش قلوب انسان های عاشق و نیز التیام بخش دل های خسته و رنجیده است. سعدی در گلستانش بارها و بارها به طور مستقیم همگان را به خداشناسی فرا می خواند و سعی دارد تا پیوند مودت و دوستی با حضرت حق را مستحکم و استوار سازد. لذا در عبارات آغازین گلستانش چنین گفته است:

«منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید»

(سعدی، ۱۳۷۴: ۱)

حال در حکایت ذیل به صورت غیر مستقیم و با زبان طنز گونه سعدی می خواهد این حقیقت را تعلیم دهد که هیچ یادی برتر از یاد خداوند تبارک و تعالی نیست و با وجود این حقیقت برتر دیگر نگرستن به اغیار جایگاهی ندارد: «یکی از پادشاهان پارسایی را دید و گفت: هیچت از ما یاد آید؟ گفت: بلی هر وقت که خدای را فراموش می کنم» (سعدی، ۱۳۷۴: ۶۹). پادشاهان گذشته سوای مملکت داری گاه و بیگاه محتاج پارسایان بوده اند و خود را در برابر آنان زبون می دیده اند. گفته پادشاه که (هیچت از ما یاد آید؟) و سخن پارسا(گفت: بلی هر وقت که خدای را فراموش می کنم) را می توان طنز نیشخندانه دانست که در خود این حقیقت را پنهان دارد که باید یاد اغیار را از لوح دل زدود و از طرفی سخن گستر شیراز روحیه پارسایی و پرهیزگاری را با فراموش کردن یاد خداوند متعال در منافات دیده است.

۴-۵- تربیت پذیری و قابلیت

شیخ اجل سعدی در گلستانش به کرات از تربیت و صلاح پذیری سخن گفته است

و صراحتاً اعلام کرده است:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبدست

(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۷).

ولی در برخی از حکایات برای بیان این حقیقت زبان طنز را برگزیده است و چنین از استعداد و لیاقت نداشتن در تربیت سخن می‌گوید: «یکی را از وزرا پسری کودن بود. پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را تربیتی می‌کن مگر عاقل شود. روزگاری تعلیم کردش و مؤثر نبود. پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمی‌شود و مرا دیوانه کرد» (همان: ۵۹). در گذشته که درس خواندن حق پیشه‌وران نبوده و فقط افرادی هم چون پسر ناقص العقل وزیر از این حق برخوردار می‌شوند. سخن وزیر که در فکر عاقل شدن پسر بوده و از طرفی عبارت «این عاقل نمی‌شود و مرا دیوانه کرد» در خود طنزی نیشخند را به همراه دارد که گویای این حقیقت تعلیمی است که برای تربیت باید استعدادی ذاتی و فطری برای کسب دانش در فرد باشد وگرنه کاری است بس عبث که در ابیات ذیل این حقیقت به گونه‌ای دیگر جلوه گر شده است:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی	ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ لاله روید و در شوره بوم خس
زمین شوره سنبل برنیارد	درو تخم و عمل ضایع مگردان
نکوئی با بدان کردن چنانست	که بد کردن بجای نیک مردان

(همان: ۱۷)

۵-۵- پرهیز از دنیا پرستی و ثروت اندوزی

یکی دیگر از حقایق تعلیمی در گلستان سعدی احتراز از ثروت اندوزی و تجملاتی بودن است. وی در جای جای گلستان و نیز در باب درویش و غنی این مطلب ارزنده تربیتی را بارها بازگو کرده است. حتی برخی اوقات برای این که تأثیر سخن خویش را

در مذمت ثروت اندوزی افزون کند، اجل ناگهانی و نیز یاد مرگ را توأمان ثروت اندوزی کرده تا لااقل فطرت غفلت زدگان را بیدار سازد. به عنوان مثال در ابیاتی چند از گلستان این چنین آمده است:

هر دم از عمر می رود نفسی	چون نگه می کنم نماند بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روز دریابی
هر که آمد عمارتی نو ساخت	رفت و منزل بدیگری پرداخت
وان دگر پخت همچنین هوسی	وین عمارت بسر نبرد کسی
یار ناپایدار دوست مدار	دوستی را نشاید این غدار

(سعدی، ۱۳۷۴: ۵)

اما در حکایتی سعدی با زبان طنز آمیز تضاد درویش و غنی را به تصویر کشیده است و ثروت اندوزی را مورد نکوهش قرار می دهد: «توانگر زاده ای را دیدم بر سر گور پدر نشسته و با درویش بچه ای مناظره در پیوسته که: صندوق تربت ما سنگین است و کتابه رنگین و فرش رخام انداخته و خشت پیروزه در او به کار برده، به گور پدرت چه ماند؟ خشتی دو فراهم آورده و مشتی خاک بر آن پاشیده؟ درویش پسر، این بشنید و گفت: تا پدرت زیر آن سنگ های گران بر خود بجنبیده باشد، پدر من به بهشت رسیده باشد.

خر که کمتر نهند بر وی بار
بی شک آسوده تر کند رفتار

(همان: ۱۷۱)

بودن تضادها در کنار هم مانند درویش و غنی در تمام جوامع به چشم می خورد که اغنیا در آن در فکر تجملاتند و ضعفا در فکر خدا و فردایند. حتی تصویر سازی کتابه رنگین و فرش رخام توانگر در برابر خشت و مشت خاک فقیر خودش تصویر پارادوکسی فراهم آورده که خواننده با قیاس این دو با هم ناخودآگاه هدف سعدی را

در می‌یابد که وی قصدش چیزی جز طنز نبوده است. ظاهر بینی و سیرت نگری در طنز فوق جلوه گر است. گفته پسر درویش «تا پدرت زیر آن سنگ های گران بر خود بجنبیده باشد، پدر من به بهشت رسیده باشد» از نوع نیشخند است که خود گویای این حقیقت تعلیمی است که ثروت اندوزی و تجمل پرستی انسان را گرفتار ساخته و ممکن است خسروانی ابدی و اخروی برای فرد به بار آورد.

سعدی معتقد است ثروت اندوزی چنان مذموم است که ممکن است انسان را از انجام برخی امور شرعی مانند صدقه و انفاق مردّد و دو دل سازد و چه بسا نوع نگاه آدمی را به این امر دینی متغیر سازد. به عنوان مثال در حکایتی از گلستان چنین آمده است:

«توانگری بخیل را پسری رنجور بود. نیک خواهانش گفتند: مصلحت آن است که ختم قرآن کنی از بهر وی یا بذل قربان. لختی به اندیشه فرو رفت و گفت: مصحف مهجور اولی‌تر است که گله دور. صاحب‌دلی بشنید و گفت: ختمش به‌علت آن اختیار آمد که قرآن بر سر زبان است و زر در میان جان

به دیناری چو خر در گل بمانند
 و الحمدی بخواهی صد بخوانند
 (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۵۵)

تجمل گرایی و زر اندوزی در اکثر جوامع امری حتمی است حتی در جامعه ای که سعدی در آن می‌زیسته است. نذر کردن برای شفای مریض‌ها در کانون هر خانواده‌ای به چشم می‌خورد. در این حکایت سیمای بخیلانی جلوه گر است که از درمی به قیمت جان‌شان هم نمی‌گذرند. سخن صاحب دل «که قرآن بر سر زبان است و زر در میان جان» را می‌توان از نوع طنز نیشخند دانست.

۵-۶- شکیبایی ورزیدن

یکی دیگر از آموزه‌های نیک تربیتی-اخلاقی در گلستان سعدی، صبر و شکیبایی است. صبر بر فقر و درویشی، شکیبایی در برابر مصائب و بلیات، صبر در برابر

ناخوشی های روزگار. یکی دیگر از جلوه های صبر در گلستان، شکیبایی ورزیدن در برابر مقدرات الهی و یا همان راضی بودن به خواست خداوند تبارک و تعالی است. در حکایت طنز آمیز ذیل سعدی معتقد است که باید امور خویش را به خداوند متعال واگذار کرد و راضی به رضای الهی بود:

«مهمان پیری شدم در دیار بکر که مال فراوان داشت و فرزندی خوبروی. شبی حکایت کرد مرا به عمر خویش به جز این فرزند نبوده است. درختی در این وادی زیارتگاهست که مردمان به حاجت خواستن آنجا روند. شب های دراز در آن پای درخت بر حق بنالیده ام تا مرا این فرزند بخشیده است. شنیدم که پسر با رفیقان آهسته همی گفت: چه بودی گر من آن درخت را بدانستمی کجاست، تا دعا کردمی و پدرم بمردی. خواجه شادی کنان که پسر عاقل ست و پسر طعنه زنان که پدرم فرتوت» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۵۲).

وجود پسرانی نااهل در همه روزگار، از زمان آدم ابوالبشر تا زمان نوح و سپس دوره سعدی و حتی زمان کنونی، امری محتمل است. گفته پسر که (چه بودی گر من آن درخت را بدانستمی کجاست، تا دعا کردمی و پدرم بمردی) طنز تمسخر آمیز است که خود گویای این حقیقت ارزنده است که باید در برابر تقدیر الهی صبور بود و از خداوند طلب خیر نمود. ابرام و پافشاری در دعا نیک است ولی اصرار در حاجت و برآورده شدن آن شاید به قیمت از دست رفتن آبرو و اعتبار آدمی تمام شود که از عبارت طنز «خواجه شادی کنان که پسر عاقل ست و پسر طعنه زنان که پدرم فرتوت» این مطلب به خوبی دیده می شود. از طرفی حکایت فوق این حقیقت را در خود نهفته دارد که فریضه «و بالوالدین احسانا» مورد غفلت و فراموشی قرار گرفته است. در انتهای این حکایت خود سعدی هم برای تکمیل گفته اش اشاره ای هم به این خصیصه تعلیمی-تربیتی می نماید:

سالها بر تو بگذرد که گذار نکنی سوی تربت پدروت
تو بجای پدر چه کردی خیر تا همان چشم داری از پسرت
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۵۳)

۵-۷- اجتناب از ریاکاری

یکی دیگر از رذایل اخلاقی نهی شده در گلستان سعدی ریاکاری و تزویر است. سعدی سعی کرده است تا به صراحت با این خصلت شنیع و زننده مبارزه کند و دارنده چنین صفتی را به شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد. ولی گاهی اوقات هم در قالب طنز سعی دارد تا خواننده را پس از خنده‌ای تلخ، به فکر و تأمل وادارد. در حکایت طنز آلود ذیل این چنین آمده است:

«زاهدی مهمان پادشاهی بود چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت او تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کنند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تو می‌روی به ترکستان است
چون به مقام خویش باز آمد سفره خواست تا تناولی کند پسری صاحب فراست
داشت گفت ای پدر باری به مجلس سلطان در طعام نخوردی؟ گفت در نظر ایشان
چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار
آید» (سعدی، ۱۳۷۴: ۵۶).

چنان که مشاهده می‌شود طنزی که در این حکایت به کار رفته تلخ و دردناک است. شیخ اجل معتقد است که ریاکاری روح عبادت را از آدمی گرفته و موجب بطلان عمل می‌گردد. وجود تناقضات دوسویه در حکایت فوق، طنز را تفکر برانگیز جلوه‌گر ساخته است. حتی در حکایتی دیگر تزویر و ریاکاری را به جایی می‌رساند که فرد جان خود را بر سر این مزوری و ریاکاری از دست می‌دهد:

«عابدی را پادشاهی طلب کرد، عابد اندیشید که دارویی بخورم تا ضعیف شوم . مگر اعتقادی که در حق من دارد زیادت شود. آورده اند که داروی قاتل بخورد و بمرد.»

آن که چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچو پیاز
پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله می کنند نماز»
(سعدی، ۱۳۷۴: ۶۲)

چنان که مشاهده می شود سعدی به هنگام بیان زشتی ریا گاهی اوقات از زبان طنز استفاده می نماید ولی طنزی که در این حکایت به کار رفته فوق العاده تلخ و گزنده جلوه گر شده است و از طرفی تنفر انسان از این صفت نکوهش شده مضاعف و نیز انزجار آدمی را از ریاورزان دوچندان ساخته است.

۵-۸- تلطف و مهربانی

لطف و مهربانی یکی از خصیصه های نیک اخلاقی است که در دین مبین اسلام بر آن سفارش شده است. سعدی هم در گلستان خویش بارها مخاطبان خویش را به این صفت ممتاز در آدمی فرا می خواند.

تا دل دوستان بدست آری بوستان پدر فروخته به
ولی سعدی در حکایت طنز آمیز ذیل چنین همگان را به لطف و مهربانی فرا می خواند:

«یکی در مسجد سنجار به تطوع بانگ گفتی، به ادایی که مستمعان را ازو نفرت بودی و صاحب مسجد امیری بود عادل نیک سیرت، نمی خواستش که دل آزرده گردد. گفت: ای جوانمرد این مسجد را مؤذنانند قدیم هر یکی را پنج دینار مرتب داشته ام، تو را ده دینار می دهم تا جایی دیگر روی. بر این قول اتفاق کردند و برفت. پس از مدتی درگذری پیش امیر باز آمد. گفت: ای خداوند بر من حیف کردی که به ده دینار از آن بقعه به در کردی، که اینجا که رفته ام بیست دینارم همی دهند تا

جای دیگر روم و قبول نمی‌کنم. امیر از خنده بی خود گشت و گفت: زنه‌ار تا نستانی که به پنجاه راضی گردند.

به تیشه کس نخراشد ز روی خارا گل چنان که بانگ درشت تو می خراشد دل
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۲۱)

اگرچه حکایت فوق مردمان آن زمان را ترسیم می‌سازد که گوش به الحان خوش و اصوات زیبا می‌سپرده‌اند و از صوت ناخوش دلگیر می‌شده‌اند، گفته‌ای خداوند بر من حیف کردی که به ده دینار از آن بقعه بدر کردی، که اینجا که رفته‌ام بیست دینارم همی‌دهند تا جای دیگر روم و قبول نمی‌کنم» را می‌توان از نوع نیشخند دانست و سخن امیر عادل را که می‌گوید: «زنهار تا نستانی که به پنجاه راضی گردند» را باید در رده تمسخر جای داد. سوای همه این‌ها حکایت طنز آمیز فوق، این خصیصه نیک تعلیمی را تداعی می‌نماید که می‌توان به سلم و مدار دل کسی را از خود راضی نگه داشت و آزرده نساخت. دل آزرده‌گی در نظر شیخ اجل سعدی بسیار زشت و شنیع جلوه‌گر شده است به طوری که حاضر است مال خویش را بدهد ولی دل کسی را رنجه نسازد.

۵-۹- نوع دوستی

یکی دیگر از خصایص نیک تعلیمی در گلستان سعدی نوع دوستی و پرهیز از منفعت طلبی است. سعدی در گلستان خویش بارها و بارها از این صفت نیک و ارزنده سخن به میان می‌آورد. به عنوان مثال شعر زیبای «بنی آدم اعضای یک پیکرند» او که هم چون مثل سایر دهان به دهان می‌چرخد این حقیقت را به خوبی نمایان می‌سازد ولی سعدی گاهی اوقات برای ترغیب افراد به نوع دوستی و پرهیز از منفعت طلبی و به تعبیر خود خواهی نه دگر خواهی از حکایت چنین استفاده طنز آمیز می‌نماید:

«آورده‌اند که فقیهی دختری داشت به غایت زشت به جای زنان رسیده و با وجود جهاز و نعمت کسی در مناکحت او رغبت نمی‌نمود.

زشت باشد دیقی و دیا که بود بر عروس نازیا

فی الجمله به حکم ضرورت عقد نکاحش با ضریری بستند. آورده‌اند که حکیمی در آن تاریخ از سرندیب آمده بود که دیده نابینا روشن همی کرد. فقیه را گفتند: داماد را چرا علاج نکنی؟ گفت: ترسم که بینا شود و دخترم را طلاق دهد» (سعدی، ۱۳۷۴: ۸۱).

اگر چه حکایت فوق طنزی آشکار و خنده دار است ولی این حقیقت تعلیمی را در خود نهفته دارد که برخی فقط و فقط خودخواهند و برای رسیدن به مطامع شخصی خویش به هیچ عنوان حاضر به رعایت حال دیگران نیستند و نسبت به حس نوع دوستی واکنش و عاطفه ای از خود نشان نمی‌دهند. نوع دوستی حقیقت تعلیمی مضموری است که متأسفانه مورد غفلت قرار گرفته است و حتی خودخواهی بر آن رجحان داده شده است.

۵-۱۰- واگذاری امور به افراد لایق

نیک می‌دانیم که جامعه‌ای پیشرفت می‌کند که در رأس امور آن افرادی لایق و کاردان قرار گرفته باشند و با درایت و مدیریت خویش پیشرفت جامعه را رقم بزنند. این حقیقت هم از نگاه تیزبین سعدی دور نمانده است. وی در حکایتی طنز آمیز چنین از سپردن امور خطیر به افراد لایق سخن می‌گوید:

«هارون الرشید را چون ملک دیار مصر مسلم گشت، گفت: به خلاف آن طاغی که به غرور ملک مصر، دعوی خدایی کرد، نبخشم این مملکت را مگر به خسیس ترین بندگان. سیاهی داشت نام او خصیب در غایت جهل. ملک مصر به وی ارزانی داشت و گویند: عقل و درایت او تا به جایی بود که طایفه ای حرّاث مصر شکایت آوردندش که پنبه کاشته بودیم، باران بی وقت آمد و تلف شد. گفت: پشم بایستی کاشتن» (سعدی، ۱۳۷۴: ۴۹).

در حکایت مذکور به خوبی مشاهده می‌شود که افراد نالایق و نادان تصدّی امور را به دست گرفته اند که به گفته طنزوار سعدی فرق پشم و پنبه را نمی‌دانند. گرچه

تعصّب بی جا در بالاترین رده شغلی مطلب دیگری است که از آن فهمیده می شود ولی این حقیقت تعلیمی در آن نهفته است که اگر کارهای مهم و حیاتی به دست افراد لایق و خبره سپرده شود، می توان از خسارات جلوگیری نمود و راه پیشرفت اجتماع را بیش از پیش هموار ساخت.

۵-۱۱- پرهیز از مردم آزاری

یکی دیگر از جلوه های نیک تعلیمی در گلستان سعدی پرهیز از مردم آزاری و نیز ظلم و ستم است. در گلستان چهره مردم آزاران همیشه منفور ترسیم شده است و نیز ظالمان افرادی مطرود از جمع و اجتماع معرفی شده اند. سعدی چنان حکیم و خطیب توانایی است که بر همه امور در عصر خویش وقوف کامل داشته است و حتی معتقد است نباید به بهانه دین و دیانت موجبات آزار و اذیت دیگران را فراهم کرد. در حکایت طنز آمیز ذیل این مطلب به خوبی بیان شده است:

«ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب دلی بر او بگذشت. گفت: تو را مشاھرہ چند است؟ گفت: هیچ. گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می خوانم. گفت از بهر خدا مخوان.

گر تو قرآن بر این نمط خوانی
بیری رونق مسلمانی»
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۲۲)

عبارت متناقض «از بهر خدا خواندن و نخواندن» طنزی است که گویای این نکته تعلیمی - تربیتی است که باید از مردم آزاری پرهیز نمود. حتی در حکایتی فابل مانند که سعدی قهرمان آن را عقرب دانسته است این حقیقت تعلیمی را چنین به زبان طنز بیان نموده است:

«کژدم را گفتند: چرا به زمستان بیرون نمی آیی؟ گفت: به تابستان چه حرمت دارم که به زمستان نیز بیرون آیم» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۶۶). چنان که به خوبی مشاهده می شود افراد ظالم و مردم آزار نه تنها در جامعه جایگاهی برای خود ندارند بلکه در انزوا

هستند و نیز مطرود از جامعه.

در حقیقت مردم آزاری یکی از رذایل اخلاقی است که سعدی در گلستانش گویا تمام همّت خود را در این مصروف داشته تا خوانندگان با این حکایات سعی در زدودن این رذیله اخلاقی در خود نمایند. آری مردم آزاری صفتی است دهشتناک که نفرین دیگران را پشت سر دارد و عقوبت حق تعالی را فرا روی.

«درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد. حجاج یوسف را خبر کردند. بخواندش و گفت: دعای خیری بر من بکن. گفت: خدایا جانم بستان. گفت از بهر خدای این چه دعاست. گفت: این دعای خیر است تو را و جمله مسلمانان را» (همان: ۲۵).

یا این حکایت طنز آمیز زیر که رذیله اخلاق مردم آزاری را مورد نکوهش قرار می دهد:

«در عقد بیع سرایی متردد بودم. جهودی گفت بخر که من کدخدای قدیم این محلّتم و نیک و بد این خانه چنانکه من دانم دیگری نداند. هیچ عیبی ندارد. گفتم: به جز آنکه تو همسایه منی.

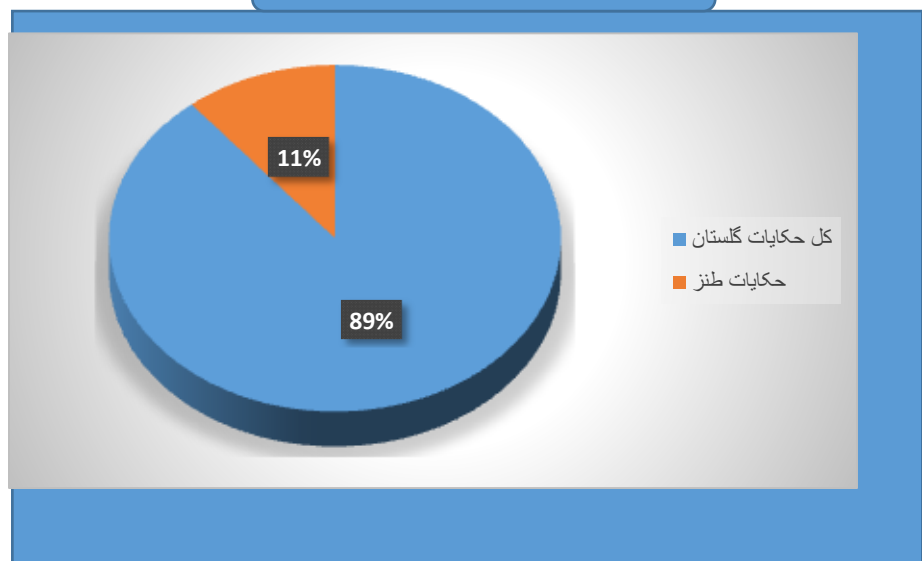
خانه ای را که چون تو همسایست ده درم سیم کم عیار ارزد
لیکن امیدوار باید بود که پس از مرگ تو هزار ارزد»
(سعدی، ۱۳۷۴: ۱۱۹)

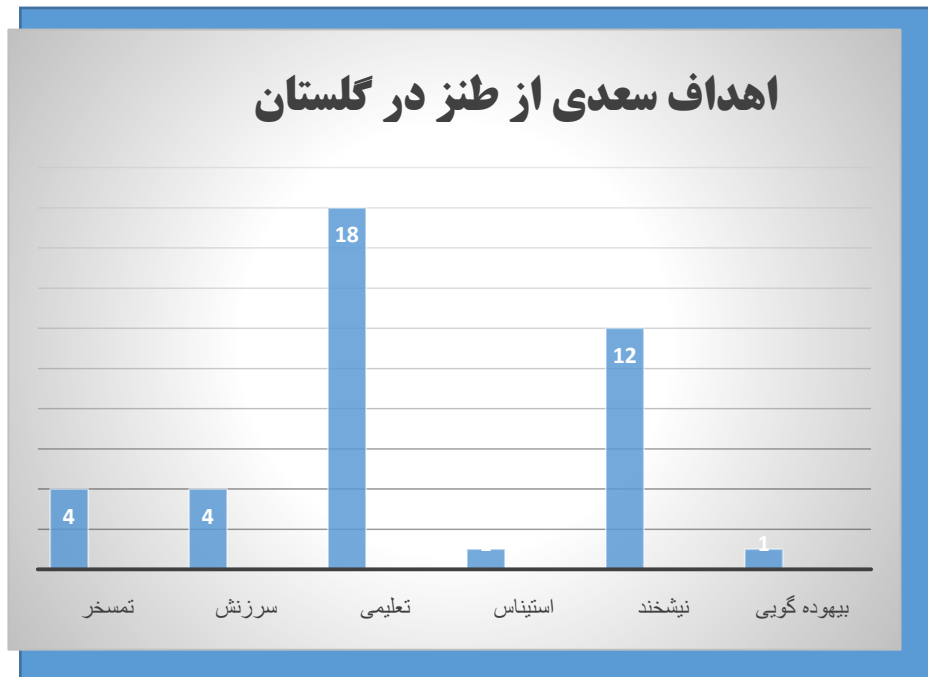
چنان که مشاهده می شود افراد ظالم مورد لعن و نفرین مردم قرار دارند و با مردم آزاری که در نهاد و جبلّت خویش دارند، هیچ کس حاضر به مصاحبت و مراودت با آنان نخواهد بود حتّی انتظار مرگ وی را می کشند تا با مرگش خلقی آسوده دل و فارغ گردند. سعدی در گلستانش وقتی می خواهد با این اخلاق زشت و مذموم در جامعه مبارزه نماید از زبان طنز و حکایت استفاده نماید تا تأثیر آن را دوچندان نماید.

چنان که تصریح شد سعدی در بین حکایاتی که در ابواب هشت گانه کتابش گنجانده، حکایات طنز آمیزی نقل کرده که همچون دارویی شفابخش، درد و ملال

خواننده را التیام می‌بخشد. اما در گلستان همیشه خوش وی اصلاً جای ملال نیست. بلکه صحیح‌تر این گفته، آن است که بگوییم طنز سعدی در گلستان همچون معجون‌ی شفا دهنده، قدرت و قوتِ تفرّج در گلستان را فزونی می‌بخشد و حقایق ارزنده تعلیمی را برای ساختن مدینه فاضله به مخاطبان خویش گوشزد می‌کند. سعدی از طریق به کاربردن طنز در حد وسیع، سعی در بیان حقیقت داشته و برای حقیقت‌گویی خود از وسیله‌ای بی‌مانند مثل «طنز» استفاده کرده است تا داروی تلخ نصیحت را به شهد کلام طنز ماندش بیامیزد و خواننده از مضامین اخلاقی و انسان‌سازش بهره‌بردار.

درصد حکایات طنز آمیز گلستان در برابر کل حکایات





۶. نتیجه

از آنجا که گلستان کتابی است اخلاقی و سراسر آن با مواعظ و حکم و امثال مشحون گردیده است، می‌بایست سعدی در آن شگردی را به کار برد تا خواننده از این همه پند و اندرز ملول نشود، پس سعی کرده است تا نصایحش را در قالب حکایت به همگان عرضه دارد ولی برای رفع نقصان پند صرف و خشک، بنا به گفته خودش «داروی تلخ نصیحت را به شهد ظرافت آمیخته» است. حال این شهد ظرافت در استفاده سعدی از کلمات به جا و به هنگام و بهره‌گیری او از شگردهای خاص نویسندگی‌اش محصور نمی‌شود، بلکه یکی از چاشنی‌هایی که کلامش را شهدآگین کرده، همین استفاده او از «طنز» به جا و به موقع است. سعدی که گلستانش را برای همگان نوشته است و هدف اصلاح اخلاق و تربیت افراد را از نگارش این کتاب در

سر می پرورانده است، سعی کرده تا در قالب طنز به هدف والای تعلیم فضایل اخلاق بپردازد که از آن میان می توان به آموزه های نیکی هم چون ترغیب به انفاق و پرهیز از امساک، پرهیز از جهل و بی خبری، یاد خدا، استعداد در تربیت، پرهیز از دنیا پرستی و ثروت اندوزی، شکیبایی ورزیدن، اجتناب از ریاکاری، تَلَطُّف و مهربانی، نوع دوستی، واگذاری امور به افراد لایق، پرهیز از مردم آزاری و ... اشاره کرد. خود سعدی هم منظور خود را از این عبارات طنزگونه چنین بیان نموده است:

به مزاحت نگفتم این گفتار هزل بگذار و جد از او بردار

منابع

۱- قرآن کریم

- ۲- آراین پور، یحیی. (۱۳۸۲). از صبا تا نیما. تهران: زوار.
- ۳- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
- ۴- اسدی پور، بیژن. (۱۳۷۲). طنز آوران امروز ایران. تهران: مروارید.
- ۵- اصلانی، محمدرضا. (۱۳۸۷). فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز. تهران: کاروان.
- ۶- بهزادی، حسین. (۱۳۸۳). طنز پردازان ایران. تهران: دستان.
- ۷- تجبر، نیما. (۱۳۸۷). نظریه طنز. تهران: مهریستا.
- ۸- جوادی، حسن. (۱۳۸۴). تاریخ طنز در ادبیات فارسی. تهران: کاروان.
- ۹- حلبی، علی اصغر. (۱۳۸۴). زاکی نامه. تهران: زوار.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱- رامپوری. (۱۳۶۳). فرهنگ غیاث اللغات. تهران: امیرکبیر
- ۱۲- سالاری، محسن. (۱۳۸۹). یک سبد خنده، پندها و لطیفه ها. یزد: اندیشمندان.
- ۱۳- سعدی، مصلح ابن عبدالله. (۱۳۷۴). کلیات سعدی. تهران: اقبال.

- ۱۴- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی. تهران: معین.
- ۱۵- صدر، رؤیا. (۱۳۸۱). بیست سال با طنز. تهران: هرمس.
- ۱۶- طبرسی، حسن. (۱۳۷۰). مکارم الأخلاق. قم: نشر شریف رضی.
- ۱۷- غلام حسین زاده، غلام حسین. (۱۳۸۵). لطیفه های شیرین فارسی. مشهد: به نشر.
- ۱۸- فاضلی، نعمت الله. (۱۳۹۳). بررسی متون طنز آمیز عامیانه ایران. تهران: علمی.
- ۱۹- قرشی، سیدعلی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۲۰- کهنمویی پور، ژاله و دیگران. (۱۳۸۱). فرهنگ توصیفی نقد ادبی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۱- لباف خانیکی، رجب علی. (۱۳۷۸). طنز و طنزپردازی در ایران. تهران: صدوق.
- ۲۲- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. (۱۴۱۴). تاج العروس. بیروت: دار الفکر.
- ۲۳- معین، محمد. (۱۳۸۰). فرهنگ شش جلدی معین. تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- موسوی گرمارودی، سید علی. (۱۳۸۰). دگر خند، درآمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در تاریخ معاصر. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۲۵- نبوی، ابراهیم. (۱۳۸۰). کاوشی در طنز ایران. تهران: جامعه ایرانیان.
- ۲۶- نجف زاده، محمد باقر. (۱۳۷۸). طنز نویسان ایران از مشروطه تا امروز. تهران: انتشارات خانواده.
- ۲۷- یان ریپکا و دیگران. (۱۳۷۰). تاریخ ادبیات ایران. تهران: انتشارات حیدری.
- ۲۸- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۸). دامنی از گل. تهران: حیدری.

